

واقع‌گرایی ساختاری و دیپلماسی دولت پهلوی در قبال ائتلاف قدرتهای بزرگ

محمد جواد هراتی*

محمود ظفری**

چکیده

دولت‌ها در سیاست خارجی، اغلب مطابق نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی، ژئوپولیتیک، ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل استراتژی‌های را برای تامین منافع ملی برمی‌گزینند. کشور ایران با عنایت موقعیت حساس از جغرافیای جهانی، همواره موجب رقابت قدرتهای بزرگ برای تسلط بر این کشور شده است. این مقاله تلاش دارد به این سوال پاسخ دهد که چرا دستگاه دیپلماسی در عصر پهلوی و در موقعیت جنگ جهانی دوم گرفتار ائتلاف قدرتهای بزرگ شد و قدرتهای بزرگ بر سر سقوط دولت پهلوی با یکدیگر به توافق رسیدند. مقاله حاضر در قالب چهارچوب تئوریک «واقع‌گرایی ساختاری» به دنبال تأیید این فرضیه است که فقدان استراتژی در روابط خارجی و داخلی، و ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل موجب ناکامی دستگاه دیپلماسی ایران در جنگ جهانی دوم در حفظ منافع ملی در عرصه بین‌الملل را به همراه داشته است.

واژگان کلیدی

جنگ جهانی دوم، ایران، سیاست خارجه، قدرتهای بزرگ، ائتلاف، واقع

mjharaty@yahoo.com

Mahmud.zafari64@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۵

*. دکتری انقلاب اسلامی (نویسنده مسئول)

** . دانشیار دانشگاه بوعلی همدان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۴

گرایی ساختاری

مقدمه

موقعیت ممتاز ژئواستراتژیک ایران در سده‌های گذشته، همواره این کشور را در کانون توجه بین المللی و بویژه قدرتهای بزرگ قرار داده و کشیده شدن آتش دو جنگ جهانی به خاک ایران، با وجود اعلام سیاست بی طرفی از سوی دولت، نشانهای از این واقعیت است. قدرتهای بزرگ در این سده‌ها همواره ایران را دستمایه پیشبرد سیاستها و جایگاه بین المللی خود قرار داده و در این راه از قربانی کردن منافع ملی ایران پروا نکرده‌اند.

در عصر قاجاریه جهت گیری سیاست خارجه ایران در برابر سیاست هم‌گرایی روسیه و انگلستان، اغلب بر پایه توسل به «قدرت سوم» بود که همواره با شکست و سرنوشت نسبتاً مشابهی خاتمه می‌پذیرفت. جهت گیری سیاست خارجه ایران در توسل به قدرت سوم با سرنوشت نسبتاً مشابهی خاتمه می‌پذیرفت. این امر ناشی از نا آگاهی بود که بدون شناخت تحولات بین المللی، به طور واکنشی از یک سو به سوی دیگر کشیده می‌شدند. آنان از این واقعیت غافل مانده بودند که ساختار نظام بین الملل محدودیت‌ها و امکاناتی را برای کنشگران به وجود می‌آورد که بر هدف و کنش‌های سیاست خارجه تاثیر می‌گذارد. و بر نظام سیاست جهانی موازینی حاکم بود که بدون آشنایی با قواعد بین المللی و تحولات مربوط به آن تصمیم گیری در سیات خارجه با چالش‌های فراوانی مواجه می‌شد مهم‌ترین چالشی که فراروی سیاست «رویگر به قدرت سوم» قرار داشت ناشی از این واقعیت بود که توسل به این سیاست عمدتاً در شرایط بحرانی تعقیب می‌شد و در چنین شرایطی مناسبات ایران با یکی از دو قطب روسیه و انگلستان رو به تیرگی گذاشته بود. در این وضعیت قطب دوم نیز به مصلحت خود نمی‌دانست تا ایران را در مقابل رقیب خود به گونه‌ای جدی مورد حمایت قرار دهد، بلکه می‌کوشید تا به منظور جلوگیری از سلطه یک جانبه رقیب، کشور ایران را «وجه سازش» قرار دهد. از این رو سیاست خارجه ایران که از هر دو قطب رویگردان می‌شد، به طور طبیعی واکنشی به یک نیروی سوم روی می‌آورد تا شاید از این رهگذر با نفوذ انحصاری روسیه و انگلستان مقابله نماید.

توسل به قدرت سوم در دروه رضا شاه، در موضوع واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی در واقع تعقیب سیاست بهره گیری از قدرت سوم بود. اما این بار نیز دولت‌های شوروی و انگلستان علی رغم داشتن تضادهای سیاسی و اقتصادی و به ویژه اختلافات ایدئولوژیکی، سر انجام

در مبارزه علیه شرکت‌های آمریکایی در صف واحدی قرار گرفتند و تحت هیچ شرایطی اجازه ندادند که اخلاف مورگان شوستر جای پای خود را در ایران استوار سازند. همچنین دعوت از هیئت میلسپوآمریکایی نیز به منظور کاستن از سلطه دو جانبه شوروی و انگلستان انجام گرفت. اغلب نویسندگان تاریخ دیپلماسی ایران معتقدند که انتخاب آلمان در سیاست خارجه رضا شاه تداوم سیاست بهره‌گیری از قدرت سوم به منظور خنثی ساختن سلطه انحصار طلبانه شوروی و انگلستان بود. جنگ جهانی دوم به عنوان واقع بزرگ تاریخی، نه تنها موجب تغییر ساختار نظام بین الملل شد، بلکه خود به عنوان پدیده از سوی نظام بین الملل، با شدت و ضعف متفاوت بر کشورها تاثیر گذاشت. نمود عینی آن، هنگامی که آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد وضع عوض شد و استالین ناچار گشت با بریتانیا متحد شود. این تحول ناگهانی، که تهران آن را پیش بینی نمی‌کرد، به سقوط رضا شاه انجامید. در واقع هنگامی که دولت‌های انگلستان و شوروی متوجه شدند نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان به نحو چشمگیری به زیان آنها در ایران افزایش یافته است، مطابق معمول همیشگی به سیاست تشریک مساعی با یکدیگر روی آوردند و حکومت رضا شاه را برای خروج مستشاران آلمانی تحت فشار گذاشتند. هر دو کشور نیز بحران‌ها و یا بهانه‌های جداگانه‌ای را با حکومت رضا شاه آغاز کردند. لذا در این مقاله تلاش شده است که شکست دیپلماسی ایران در جنگ جهانی دوم را از منظر «واقع‌گرایی ساختاری» این پژوهش تبیین کرد.

چارچوب نظری

ساختار نظام بین الملل نتیجه کنش متقابل میان واحدهای اصلی نظام است اما در نهایت به عنوان متغییر مستقل بر رفتار همان بازیگران تاثیر گذار است. (ونت، ۱۹۹۹: ۱۷) از نظر والتز زمانی گروهی از دولت‌ها تشکیل یک نظام بین المللی می‌دهند که رفتار هر یک از آنها عامل حیاتی در محاسبات دیگر بازیگران است. بنابراین، هر نظام در بردارنده واحدها اندر کنش و ساختار است (Waltz, 1979, p.74). وجود نظام لزوماً به معنای وجود ساختار و وجود ساختار، لازمه وجود واحدهای سیاسی متعامل است. والتز ساختار را به معنای متغییر واسطه میان واحدها و نظام می‌داند. در مرحله استقرار ساختار جدید شکل گرفته و به بلوغ رسیده است، کجروی بازیگران موجب تنبیه آنها می‌شود و آزادی عمل بازیگران ناچیز و محدود است (Buzan, Jones and Little, 1993, p.6). مرحله زوال یا فروپاشی ساختار که در آن قوانین رفتاری موجود تضعیف شده و نقشی تعیین کننده در رفتار بازیگران ندارد و آزادی عمل بازیگران افزایش می‌یابد. (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۲۱) در این

مرحله است که بازیگران ممکن است در درک روند تغییرات دچار اشتباه محاسبه شده و دست به رفتار آشوب‌ساز بزنند که با واکنش شدید سایر قدرتهای طرفدار نظم موجود روبه رو می‌شوند.

نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز را از شش جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد:

۱. سیستم به عنوان سطح و واحد تحلیل: والتز سطح تحلیل خود را سیستم قرار می‌دهد و نه واحدها یعنی برای تحلیل تحولات سیاسی در صحنه بین‌المللی بر نقش تعیین‌کننده سیستم بین‌المللی تأکید می‌کند. نظریه سیستم سیاست بین‌المللی با نیروهای سروکار دارد که در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند و نه در سطح ملی. سیستم بین‌المللی دارای یک ساختار تعریف شده و دقیق است که سه ویژگی مهم دارد: ۱. اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌المللی ۲. ویژگی واحدهای داخلی سیستم بین‌المللی ۳. توزیع تواناییها واحدها در سیستم بین‌المللی. از نظر والتز «توزیع تواناییها» بین دولتها نیز ناشی از رفتار دولتها (واحدها) نیست. بلکه نتیجه عملکرد و تاثیر ساختار سیستم بین‌المللی است.

۲. رابطه سیستم و ساختار با واحدها: واقع‌گرایی ساختاری بر این امر تأکید می‌ورزد که واحدها و اجزای سیستم بین‌المللی (دولتها) تابع قید و بندها و مکانیسم‌های تعیین‌کننده ساختار سیستم بین‌المللی هستند. به عبارت دیگر برای درک رفتار دولتها (قدرتهای بزرگ و کوچک) باید ساختارهای سیستم بین‌المللی را شناخت. والتز بارها به این نکته اشاره می‌کند که واحدها (دولتها) تاثیر چندانی بر سیستم ندارد و بر عکس این ساختارهای سیستم هستند که حرکت و رفتار دولتها را شکل می‌دهند و یکسان می‌سازد. رفتار واحدها در سیستم بین‌المللی یکسان است. در نظریه والتز دولتها تحت تاثیر اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌المللی (یعنی اصل انارشسیسم) با معمای امنیت مواجه هستند «معمای امنیت» برای همه دولتها بدون توجه به ویژگیها متفاوت ساختار داخلی آنها، مشترک است. بهترین راه برای تامین امنیت نیز تلاش برای افزایش قدرت و توان ملی است. همه دولتها چه سوسیالیست و چه سرمایه‌داری، رفتارشان یکی است و این اثر شگرف اصل نظم‌دهنده ساختاری سیستم بین‌المللی یعنی انارشسیسم است. نتیجه مهمی که والتز از این بحث می‌گیرد آن است که موقعیت واحدها در درون سیستم و روابط آنها با یکدیگر را ساختار سیستم معین می‌کند و نه رفتار خود واحدها (Waltz, 1979: ۷۳).

۳. انارشسیسم بین‌المللی و عدم وجود سلسله مراتب در سیستم: والتز اصل نظم‌دهنده ساختار سیستم بین‌المللی را انارشسیسم می‌داند و اصولاً همین انارشی و عدم سلسله مراتب در سطح سیستم بین‌المللی باعث می‌شود تا دولتها رفتار مشابه باشند و یک دولت نتواند بر جهان مسلط شود.

۴. توازن قوا، عامل ثبات بخش سیستم بین‌المللی: در شرایط آنارشی سیستمی، این اصل موازنه قواست که مانع فائق آمدن یک قدرت مسلط بر سیستم بین‌المللی و بر هم زدن تواناییها به شیوه‌ای عمیق در امتداد واحدها می‌شود.

۵. دولتها و قدرت‌های بزرگ به عنوان بازیگران اصلی سیستم بین‌المللی: در نظریه واقع‌گرایی ساختاری، دولتها مهمترین بازیگران صحنه بین‌المللی هستند والتز به نقش قدرت‌های بزرگ در حفظ نظم در سیستم می‌پردازد. به اعتقاد او مسئله این نیست که بگوییم چگونه جهان، از جمله قدرت‌های بزرگ آن، را باید مدیریت کرد بلکه آن است که بگوییم چگونه قدرت‌های بزرگ به شیوه سازمان یافته امور بین‌المللی را مدیریت می‌کنند.

۶. مسئله تغییر سیستمی و ساختارها: والتز بر دشوار بودن امکان تغییر و تحول در ساختار سیستم بین‌المللی تاکید می‌کنند. به گفته والتز ماهیت آنارشی سیستم بین‌المللی که همان اصل نظم دهنده آن است، از چندین قرن قبل ادامه داشته و همین باعث شده است که به رغم وقوع تغییر و تحولات خارق‌العاده در ترکیب درونی دولتهای ملی در سالهای اخیر، سیستم بین‌المللی به کار خود ادامه دهد.

ساختار نظام بین‌الملل و بروز جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم، دومین جنگ فراگیر است که از سپتامبر ۱۹۳۹ م. آغاز شد و اوت ۱۹۴۵ م. پایان یافت. این جنگ علاوه بر اروپا، در بخش‌های گسترده‌ای از قاره آسیا و آفریقا تأثیرات مخرب عمده‌ای برجای گذاشت و کشورهای از جمله ایران را درگیر خود کرد. علل اصلی جنگ جهانی دوم عبارت بود از اشتباهات عهدنامه ورسای (۷ مه ۱۹۱۹) همچنین پیامدهای بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ م. و از همه مهم تر رقابت سیاسی فاشیسم، دموکراسی‌های غربی و مارکسیسم.

با استقرار نظام شورایی در روسیه، مدل جدیدی از انقلاب‌های سیاسی در جهان پدیدار گردید که در چهارچوب‌های ایدئولوژیک، دگرگون‌سازی همه جانبه زندگی مردم را هدف خود اعلام کرده بود (کولائی، ۱۳۸۰: ۱۵). از این پس اهداف دولت جدید در قالب عبارت «ایدئولوژیک» بیان می‌شد (سای وتزو و ودبای: ۱۳۷۰: ۱۰) اکنون با انقراض رژیم تزاری به عنوان یک رقیب و به قدرت رسیدن یک دولت کمونیستی به صورت یک دشمن در شوروی سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بنیادی بود. این دگرگونی به صورت «استراتژی سازش کاری» با آلمان و ایجاد یک منطقه قرنطینه یا «کمربند بهداشتی» در طول مرزهای روسیه شوروی به منظور

جلوگیری از گسترش کمونیسم به خارج از کشور نمایان شد (جامی، ۱۳۷۸: ۱۳). در تعقیب این سیاست، از نیمه دهه ۱۹۲۰ م. انگلستان در صدد بود تا در آلمان نیز همانند کشورهای اروپای غربی یک رژیم قوی ضد کمونیسم روی کار آورد و بدین ترتیب در برابر شوروی و فرانسه در قاره اروپا موازنه قوا را حفظ نماید. این سیاست موجب تقویت هیتلر و پیروزی وی در انتخابات پارلمانی گردید. اعتقاد انگلیس بر آن بود که آلمان تنها کشوری است که می‌تواند در برابر خطر کمونیسم مقاومت کند. در واقع لندن بسیار خوش بین بود که نه تنها به علت تنفر شدید هیتلر از بلشویسم، بلکه در راستای اجرای سیاست «فضای حیاتی» نازی‌ها، بخش‌های از شوروی اشغال خواهد شد (بولارد، ۱۳۶۳: ۲۰). به علاوه، امید انگلستان آن بود که با افزایش قدرت نظامی و اقتصادی آلمان اختلافات مسکو و برلین در اروپا گسترش یابد و توسعه این اختلافات سبب نزدیکی بیشتر شوروی به انگلیس شود (الهی، ۱۳۸۲: ۳۴ - ۳۳). یکی از آثار این استراتژی بر ایران آن بود که امکان تقویت و استحکام پایگاه و جایگاه آلمان در ایران را فراهم آورد. از نظر بریتانیا حضور آلمان بزرگترین مانع برای گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد.

رقابت سیاسی میان دو دولت انگلستان و شوروی در رشد و پرورش آلمان هیتلری نقش موثری داشت و زمینه را برای ظهور هیتلر که عامل اصلی شروع جنگ جهانی دوم بود، تسهیل کردند. هیتلر با طرح شعار پان ژرمنیسم و با اعلام برتری کامل نژاد ژرمن، حق گسترش قلمرو آلمان تا سرزمین ملت‌های اسلاو در اروپای مرکزی و شرقی را مسلم انگاشت و تبعیض نژادی را اساس جهان بینی خود قرار داد و به همین شکل در صدد گسترش نفوذ خود در دیگر نقاط جهان برآمد. در اول سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش آلمان به لهستان حمله برد و در ۳ سپتامبر انگلیس و فرانسه به رایش آلمان اعلام جنگ کردند. لهستان در کمتر از یک ماه از ارتش‌های آلمان و شوروی شکست خورد و زمینه برای حمله به دیگر مناطق فراهم آمد.

سیاست‌های مشترک و ائتلاف قدرتها در قبال ایران

ترس روسیه تزاری و انگلستان از پای گیری نفوذ قدرت سوم در ایران همواره باعث همکاری موسمی این دو دولت بر ضد منافع ایران گردید. به عنوان مثال یکی از انگیزه‌های اصلی قرارداد ۱۹۰۷ م بین روسیه و بریتانیا که تکلیف افغانستان و تبت را مشخص می‌کرد با سیاست تهاجمی جدید «به سوی شرق» آلمان بود. (ذوقی، ۱۳۸۵: ۱۳). با به قدرت رسیدن یک قدرت کمونیستی در جریان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و ایجاد شرایط جدید، بالطبع آثار و نتایجی را به دنبال داشت. که

یکی از آنها، تغییر در تعاملات بین‌المللی و شکل‌گیری منافع جدید بود. مسلماً با این تغییرات سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بود. بنابراین در نیمه دهه ۱۹۲۰ م، انگلیس در صدد بود تا در آلمان نیز همانند کشورهای اروپای غربی یک رژیم قوی ضد کمونیستی روی کار آورد و بدین ترتیب در برابر شوروی موازنه قوا را حفظ نماید.

لندن بسیار خوش بین بود که نه تنها به علت تنفر شدید هیتلر از بلشویسم، بلکه در راستای اجرای سیاست «فضای حیاتی» نازی‌ها، بخش‌های از شوروی اشغال خواهد شد (Charchill, 1969:45). یکی از آثار این استراتژی بر ایران آن بود که امکان تقویت و استحکام پایگاه و جایگاه آلمان در ایران را فراهم کرد. از نظر بریتانیا حضور آلمان بزرگترین مانع برای گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد. از سوی دیگر این وضعیت باعث شد که آلمان بتواند حداکثر استفاده را برای پیش برد اهداف خود در ایران نماید (ولی زاده، ۱۳۸۵: ۲۵۳). نفوذ تجاری و اقتصادی آلمان در ایران، به هیچ وجه در جهت مخالفت با منافع انگلستان در ایران توسعه نیافت. با این وجود شرایط جدید میل رضا شاه را به بریدن از انگلستان و سست کردن نفوذ آن قدرت در ایران تقویت می‌کرد و به افزایش تیرگی و روابط ایران و انگلستان کمک کرد (زیبا کلام: ۱۳۸۳: ۸۵).

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م، در روسیه در روابط ایران و شوروی تاثیر قابل توجهی گذاشت. رفتار مودت آمیز و دوستانه روسیه در مقابل رضا شاه، ناشی از این باور بود که با این سیاست، می‌تواند پیوند و وابستگی‌های شدید و محکم اقتصادی ایران و بریتانیا را قطع کرده، خود به توسعه روابط بازرگانی و تجاری با ایران همت گمارد. دولت روسیه شوروی معتقد بود که ایران در مرحله گذار از یک جامعه نیمه فئودالی به یک جامعه بورژوازی است و بدین جهت کودتای رضا شاه را یک انقلاب بورژوازی می‌دانست. چنین رژیمی می‌بایست به طور کلی و بخصوص در مقابل دولت انگلیس حمایت شود (الهی، ۱۳۸۲: ۳۲). حسن نظر شوروی نسبت به توسعه نفوذ آلمان در ایران، در طی اولین دهه سلطنت رضا شاه، نیز در پیروی از این سیاست بوده است. به همین علت روسیه شوروی از رضا شاه حمایت ضمنی می‌کرد و مانعی در ایجاد ارتباط و نفوذ آلمان در ایران به وجود نمی‌آورد و به راحتی راه ترانزیت ایران - آلمان را مهیا می‌کرد، چرا که در آمد اقتصادی برای آنها به همراه داشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۵۱). روش روسیه شوروی را می‌توان محرک اصلی اتخاذ سیاست بی‌طرفی از جانب دولت ایران دانست. چرا که هرگونه اقدام آشکاری از جانب ایران در جهت نزدیکی و همکاری با انگلستان، که خواه ناخواه به پیشبرد نقشه‌های امپریالیستی انگلستان در منطقه خاور میانه کمک می‌کرد، باعث تحریک فوری روسیه شوروی بر علیه ایران می‌شد. دولت شوروی در آغاز

جنگ جهانی دوم در جبهه ائتلافی آلمان بود و در پی این مسئله سیاست خارجی آن دولت در رویاروی با انگلیس قرار داشت.

با حمله آلمان به خاک شوروی، در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱ م. مطابق منطق ساختار گرابی، تمام معادلات و تعاملات بین المللی تغییر یافت. یکی از آثار این شرایط جدید تغییر ذهنیت شوروی و انگلیس نسبت به یکدیگر بود. این دو دولت که پیش از این خود در رشد و پرورش آلمان هیتلری دخالت و نقش موثر داشتند، اکنون منطق بقاء، حکم می کرد که اختلافات بنیادین را کنار گذاشت و به مبارزه با فاشیسم و مقاومت در برابر پیشروی آلمان هیتلری در اروپا برخیزند (زیبا کلام، ۱۳۸۳: ۵۸). هم استالین و هم چرچیل به خوبی می دانستند که هیتلر به همان اندازه که با ایدئولوژی کمونیستی مخالف است، با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیز سرعنا و دشمنی دارد (وینسنت، ۱۳۸۶: ۲۱۷).

بی تردید حمله آلمان به شوروی، اهمیت استراتژیک و سوق الجیشی ایران را برای قدرتهای بزرگ دو چندان ساخت تهاجم آلمان به شوروی، مسائل ویژه‌ای را برای متفقین و به ویژه انگلیس به وجود آورد که از جمله حفظ و حراست از منافع نفتی ایران و جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها در ایران، بویژه تصرف میدان‌های نفتی توسط آنها و بالاخره حفظ و حراستاز هندوستان نام برد (حافظ نیا، ۱۳۸۲: ۷۲). در حقیقت با اینکه جنگ آلمان بر ضد شوروی ربطی به ایران نداشت، روسها دیگر نمی توانستند موضع بی طرفی ایران را تحمل کنند. روسها بر اساس بند نوزدهم قرارداد مودت سال ۱۹۲۱ م، از دولت ایران خواستند سیاست فعال را به نفع متفقین در پیش گیرد. بر اساس این بند از عهد نامه مودت، اگر دولت سومی به ایران یا شوروی حمله کرد هر کدام از طرفین باید به دولتی که به او حمله شده کمک می نمود. لذا دولت‌های انگلیس و شوروی به بهانه ستون پنجم و کارشکنی کارشناسان آلمانی در ایران خواستار اخراج آنها شدند. بخصوص که شایع شده بود که آلمان در صدد تحریک ایران برای حمله به شوروی از جنوب است (آبادیان، ۱۳۸۲: ۱۲۷). نکته قابل تامل در زمان ائتلاف شوروی و آلمان این بود که روسها اعتراضی به حضور آلمانها در ایران نداشتند اما به محض حمله آلمان به شوروی این موضوع به عنوان بهانه‌ای که با اغراقهای کمی و کیفی نیز همراه شده بود در صدر اعتراضهای آنها قرار گرفت. این مسئله حکایت از این موضوع داشت که همواره قدرتهای بزرگ دامنه رفتارشان در چارچوب استراتژیهای کلان اکم بر سیاست خارجی آنها طراحی می شود نه در چارچوب یک سری دلایل محدود و بهانه‌های اغراق آمیز همچون حضور و توطئه آلمانها در ایران. گرچه روسها در ابتدا به دلیل مشکلات جنگی نسبت به اشغال ایران رضایت نداشتند و روش‌های دیگر از قبیل اعمال فشارهای اقتصادی مشترک مطرح کردند (غنی، ۱۳۸۵:

۴۲۵). لیکن پس از مذاکرات با انگلیس، سرانجام دولت شوروی به اشغال ایران رضایت داد. بدیهی بود که متفقین نمی‌توانستند تحمل نمایند که کشوری با این دشمن (آلمان)، طرح دوستی و همکاری بریزد. بنابراین آنها به این نتیجه رسیدند که چاره‌ای جز اشغال ایران که به رغم اعلام سیاست بی-طرفی متمایل به دشمن آنها یعنی آلمان است، وجود ندارد.

موقعیت جغرافیایی ایران در ساختار نظام بین الملل

جیمز رزنا پژوهشگر روابط بین‌الملل در کتاب مطالعه علمی سیاست خارجی نقش و جایگاه کشورها در چگونگی تعامل با نظام بین‌الملل را در الگوهای چهارگانه‌ای مورد بررسی قرار داده است. براساس این دیدگاه به لحاظ معادلات ژئوپولیتیک، قدرتهای جهانی همچون ایالات متحده آمریکا بیش از آنکه از نظام بین‌الملل تاثیر بگیرند بر آن اثر می‌گذارند. دسته دوم کشورهایی هستند که تاثیرپذیری آنها از نظام بین‌الملل بیش از تاثیر گذاری آنهاست. برخی از واحدهای سیاسی نیز ضمن آنکه تاثیر چندانی بر نظام بین‌الملل ندارند از تحولات و دگرگونی‌های جهانی کمتر متاثر می‌شوند. کشورهای مغولستان و سوئیس از جمله کشورهایی هستند که اگرچه بر محیط بین‌الملل کمتر تاثیر می‌گذارند از آن نیز کمتر تاثیر می‌پذیرند. با اینکه جنگ اول و دوم جهانی از اروپا آغاز شد؛ اما بر خلاف بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی کشور کوهستانی سوئیس از آسیب‌های این دو جنگ عالمگیر در امان ماند و بی‌طرفی سنتی آن به رسمیت شناخته شده و محترم نگه داشته شد (Rosenau, 1971: p333).

چهارمین گروه واحدهای سیاسی هستند که هم بر نظام بین‌الملل تاثیر می‌گذارند و هم از نظام بین‌الملل تاثیر می‌پذیرند. کشور ایران که از نظر موقعیت جغرافیایی در چهار راه بین‌المللی واقع است در گروه کشورهای اخیر قرار می‌گیرد. نهضت مشروطه، جنگ جهانی اول از مواردی است که این کشور منطقه متلاطم خاورمیانه را دستخوش دگرگونی کرده است. آنچه باعث اتصال و ارتباط ایران با نظام جهانی و تاثیرگذاری و تاثیرپذیری ایران در سده اخیر شده است موقعیت جغرافیایی آن است که به تعبیر مورگنتا از پایدارترین عامل تاثیرگذار بر قدرت ملی واحدهای سیاسی است (Morgenthau 1967: 106 -- 107). علاوه بر موقعیت جغرافیایی از طرف دیگر منابع نفت و گاز است که آن هم به موقعیت جغرافیایی ایران ارتباط می‌یابد. سواحل ایرانی دریای عمان و خلیج فارس بیش از دو هزار کیلومتر را در بر می‌گیرد، بویژه آنکه تنگه هرمز از مناطق استراتژیک جهانی بوده و یکی از گلوگاههای حیاتی اقتصاد جهانی است. جایگاه ایران در این منطقه و نقش ارتباطی آن در استراتژی‌های بری و بحری، از مهم‌ترین عواملی است که اقدامات سیاسی و نظامی آن را نسبت

به همسایگان و قدرت‌های جهانی تحت تأثیر قرار می‌دهد. این موقعیت به مثابه پلی بین خاورمیانه و جنوب غرب آسیا و بین روسیه و خلیج فارس، همچنین به وسیله تنگه هرمز، بین خلیج فارس، دریای عمان و دریای عرب ارتباط برقرار می‌کند. از طرف دیگر سواحل شمالی دریای عمان و خلیج فارس را در اختیار دارد که از طریق تنگه استراتژیک هرمز این محدوده را به اقیانوس هند مرتبط می‌سازد و بر اساس نظریه قدرت دریایی ماهان در استراتژی‌های نظامی به صورت یک منطقه عملیاتی مورد توجه است (عزتی، ۱۳۶۶: ۴۴).

رقابت روسیه و انگلستان در دوره موازنه قوا درخصوص ایران نیز ناشی از همین جایگاه و اهمیت ژئواستراتژیک آن به‌شمار می‌رفت. پس از پیروزی بلشویک‌ها در اکتبر در سوریه ۱۹۱۷ رقابت سنتی قدرت بحری وبری در ایران دگرگون شد. رهبران انقلاب شوروی برای صدور انقلاب بلشویکی جغرافیای ایران را به عنوان سکوی پرش انقلاب در نظر داشتند به گونه‌ای که تروپاتوفسکی در سال ۱۹۱۸ در این باره نوشت: «ماباید انقلاب را در ایران بر انگیزانیم ... قیام (بلشویکی) ایران نشانه یک رشته انقلابهایی خواهد بود که در سراسر آسیا و قسمتی از آفریقا منتشر خواهد شد. انقلاب ایران مفتاح تمامی شرق است ... ایران کانال سوئز انقلاب است و این کشور برای توفیق انقلاب شرق نخستین کشوری است که باید توسط شوروی‌ها تسخیر شود.» (حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۱۳۵). موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان یکی از حلقه‌های مهم سیاست سد نفوذ در استراتژی غرب از اعتبار خاص برخوردار شد. این کشور با اتصال به دریای آزاد، از طریق خلیج فارس و تنگه استراتژیک هرمز، موقعیت دفاعی مناسبی را برای قدرت بحری فراهم می‌کرد. از طرف دیگر از آنجا که ایران متصل به خشکی‌های اوراسیاست، به مثابه مکمل عملیاتی ژئواستراتژی قدرت بری عمل می‌نمود. سیاست خارجی ایران متأثر از جاذبه‌های ژئواستراتژیک و ژئواکونومی در سده اخیر در دوره‌های مختلف حاکم بر نظام بین الملل در واکنش به قدرتهای جهانی به صورت سیاست بی‌طرفی در جنگ‌های اول و دوم جهانی، جهت‌گیری شده است.

ساختار نظام بین الملل و استراتژی نیروی سوم

در تصمیمی که کنش‌گران اتخاذ می‌کنند، افزون بر ویژگی‌های خاص کشور خود، لازم است بر عملکرد و ساختار نظام بین الملل هم توجه شود و استراتژی خود را بر این اساس انتخاب نمایند (قوام، ۱۳۸۵: ۱۴۶). به طور کلی نظام‌های بین المللی متفاوت، براساس چند معیار در طول زمان قابل تشخیص و تمیز از یکدیگرند. این معیارها عبارتند از: اشکال مختلف ساخت، شیوه توزیع قدرت و

نفوذ در نظام بین الملل، حوزه و یا وسعت جغرافیای در نظام بین الملل ماهیت و نوع رابطه میان اجزا و انواع مختلف این روابط، اعم از همکاری و تضاد شباهت نزدیکی و ساخت اقتصادی و سیاسی کشورهای نظام برای بررسی سیاست عمومی یک کشور باید سیاست کلی ممالک مجاور آن و کشورهای بزرگ بررسی شود. در نتیجه سیاست کشورهای مانند ایران تحت تاثیر روش و رفتار همسایه و قدرت‌های موثر در جنگ رقم می‌خورد (مهمید، ۱۳۶۱: ۱۴۳). در نتیجه رقابت روس و انگلیس در ایران و تبدیل آن به منطقه نفوذ نگرش نیروی سوم ناگزیر می‌نمود؛ زیرا کشورهای کوچک قادر نبودند نقش مستقلی ایفا نمایند؛ در نتیجه استفاده از این دیپلماسی خود نوعی دیپلماسی فعال بود (نقیب زاده، ۱۳۸۴: ۳۰). بنابراین پیگیری سیاست گرایش به نیروی سوم با توجه به حضور دو قدرت امپریالیستی انگلیس و شوروی و عملکرد منفی آنها سیاست دور از انتظاری نبود.

در شرایط جهانی و ایران که شاخصه آنها وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و تغییر خانواده سلطنتی در ایران بود، عملاً بستر حضور نیروی سوم در ایران فراهم شده بود. رضا شاه طالب رابطه با فرانسه نبود، چرا که شاید احتمالاً بر این گمان بود که مشکلات فرانسه در سرزمین‌های تحت قیمومیت سوریه و لبنان و نیز مسائل داخلی، مانع تمایل این کشور به ورود در عرصه‌های دیگر است. اخراج میلسپو و عزیمت وی از ایران و از سوی دیگر دولت آمریکا در تحلیل نهایی آن قدر به ایران بها نمی‌داد که خود را در تعارض با انگلستان قرار دهد و از طرف دیگر سیاست انزوا طلبی آن کشور موانع بر سر راه انتخاب آمریکا به عنوان نیروی سوم بود. از این رو سیاست نزدیکی ایران در جنگ جهانی دوم به قدرت سوم در قالب نزدیکی به دولت آلمان تجلی یافت. آلمان سابقه مداخله استعماری در خاورمیانه نداشت تا احساسات ایرانیان را جریحه‌دار کند، از پیشرفته‌ترین کشورها در زمینه علم و تکنولوژی بود و از عهده مساعدت به کشور ایران برمی‌آمد

ارکان اصلی سیاست خارجی رضا شاه را می‌توان حفظ دوستی با بریتانیا، جلوگیری از قطع روابط با شوروی بهره‌برداری از رقابت موجود میان انگلستان و شوروی و تلاش برای کشاندن پای قدرت ثالث به ایران بود (Ramazani, 1975: 205).

حمایت انگلیس از سیاست قدرت سوم برای کاهش آسیب‌های احتمالی سیاست شوروی در ایران و قرار دادن آلمان در مقابل شوروی بود. و وجه دیگر سیاست انگلیس، در چارچوب جلوگیری از اتحاد احتمالی آلمان و شوروی تبیین می‌شود که در قالب سیاست دلجویی و سازش‌کاری در فاصله سالهای ۱۹۳۳ - ۱۳۱۲/۱۹۹۳۹ - ۱۳۳۱۱۸ ش. اجرا شد. تامل در اسناد و مدارک همراه با تحولات روابط بین الملل، بیانگر این نکته مهم است که حداقل تا سال ۱۳۱۸ ش. / ۱۹۳۹ م. بریتانیا برای

مقابله با شوروی از گسترش روابط ایران و آلمان استقبال می‌کرده است (الهی، ۱۳۶۵: ۳۶) اتخاذ سیاست نیروی سوم آلمان با حمایت انگلستان و برای مقابله با توسعه کمونیسم و برقراری موازنه قوا میان دو دولت شوروی و آلمان و سرکوب حزب کمونیسم تا دولت شوروی نتواند نفوذ و ریشه زیادی در میان گروه‌های اجتماعی ایران پیدا کند (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۳۱). از سوی دیگر، امضای این قرارداد و عدم تجاوز به رفتار شوروی در قبال آلمان هماهنگی و ثبات لازم را بخشید. موافقت و همراهی شوروی با آلمان، باعث شد که این کشور جایگاه و پایگاه مناسبی را در ایران، به ویژه در عرصه اقتصادی کسب کند. شوروی که بریتانیا را دشمن خود می‌دانست، سعی داشت با تسهیل جریان کالاهای آلمانی از طریق قلمرو خود به ایران، با انگلستان به مقابله برخیزد (همان: ۳۶۲). شرایط بین المللی آن روزگار این امکان را برای رضا شاه و حکومت وی پیش آورد که در رفع نیازهای اقتصادی و استقرار روابط تجاری عرصه گسترده‌تر منابع نوینی را در نظر آورد. بنابراین محرک اولیه نیروی سوم، رضا شاه نبود - هر چند بی‌نقش هم نبود. از یک سو حضور آلمان می‌توانست نقش انگلستان را در امور ایران موازنه کند و از سو دیگر آلمانها با فرض نوسازی ایران در چارچوب سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی عمل می‌کردند. رضا شاه از طریق آلمانها و حضور موثر اقتصادی آنان می‌توانست سامانه اقتصاد نیمه فئودالی ایران را از وحدت نامتعادل ده - شهر به پویایی برساند و بستر ساز بورژوا ایران شود. وضعیت جدید برای رضاشاه کمال مطلوب بود، ولی حکومت وی در موقعیتی قرار نداشت که بتواند خارج از نفوذ و فارغ از منابع اساسی بریتانیا و اتحاد شوروی عمل کند.

ساختار نظام بین الملل و حفظ بی‌طرفی ایران

استراتژی بی‌طرفی در سیاست خارجی کشورها از زمان‌های بسیار دور وجود داشته و پیشینه آن در تاریخ بشر به قدمت جنگ است (نظام مافی، ۱۳۶۳: ۶). دولت‌ها با توجه به نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی (ژئوپولیتیک) و تحت تاثیر ساختار و عملکرد نظام بین الملل، استراتژی‌های ماندنی بی‌طرفی، اتحاد و ائتلاف ... را برای تامین اهداف و منافع ملی برمی‌گزینند (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۶۷). از نظر هالستی قدرتهای بزرگ هستند که موافقت می‌کنند که یک کشور بی‌طرف باشد.

ایران در ۴ سپتامبر ۱۳/۱۹۳۹ شهریور ۱۳۱۸ درست یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۰). از نظر شاه دولت از آن جهت سیاست بی‌طرفی اتخاذ کرده بود که «ایران نه بدان اندازه قدرتمند بود که بتواند در جنگ شرکت کند و نه تا آن حد ضعیف بود که اجازه دهد حقوقش پایمال گردد» (ترابیان، ۱۳۷۱: ۱۳). جالب آن است که همه

قدرتها از این موضع ایران استقبال کردند. انگلیس مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران را مورد احترام قرار گیرد «سیاست ما بایستی هدفش حفظ سیاست بی‌طرفی ایران باشد، تا آنکه زمان مناسب برای استفاده از این کشور به عنوان پایگاهی برای حمله به خاک شوروی فرا رسد» (گنج بخش زمانی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). از سوی دیگر از آن جهت از این خط و مش استقبال کرد که در جهت آرام نگه داشتن اوضاع آن بخش از جهان که قدرت بریتانیا تکافوی تضمین امنیت منافع مهمش را نمی‌کرد، موثر بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۳). دولت شوروی نیز ابتدا با سیاست بی‌طرفی ایران موافق بود؛ زیرا بیم داشت که از ایران به عنوان پایگاهی علیه آن کشور استفاده کنند (الهی، ۱۳۸۲: ۱۲۴). آلمان نیز با بی‌طرفی ایران موافق بود. از اینکه می‌توانست در کنار شوروی و انگلستان که ایران را از گذشته، حوزه‌های نفوذ خود تلقی می‌کردند، روابط اقتصادی خوبی با ایران داشته باشد، راضی بود و به همین مقدار بسنده می‌کرد (رونوون، ۱۳۵۷: ۳۷۸). هدف اصلی آلمان از حمایت از بی‌طرفی ایران آن بود که مانع از تغییر موقع ایران به نفع متفقین گردد.

یکی از عواملی که بر دشواری بی‌طرفی ایران افزود، در روابط آن کشور با شوروی بود. دولت ایران معاهدات آلمان و شوروی را با نگرانی بسیار تلقی کرد. تقسیم لهستان بین آلمان و شوروی، ایران را از احتمال توجه شوروی به مناطق شمالی کشور بیمناک ساخت (U.S. Department of State, 1985, p.621). مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ، خطر مستمری که مناطق شمالی ایران را تهدید می‌کرد و سوءظن نسبت به اهداف و برنامه آلمان شاه را بر آن داشت که در پی کسب حمایت انگلیس بر آید و روابط ایران و انگلیس به نحو محسوسی بهبود یافت (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۶). تبلیغات لندن درباره، حمله قریب الوقوع نیروهای نظامی شوروی به استان‌های شمالی ایران و تلاش روس‌ها برای کسب پایگاهی هوایی در ایران، بویژه در مرزهای مشترک دو کشور، بر نگرانی مقامات ایرانی دامن می‌زد (ولی زاده، ۱۳۸۵: ۲۶۳). از سوی دیگر، امضای این قرارداد و عدم تجاوز به رفتار شوروی در قبال آلمان هماهنگی و ثبات لازم را بخشید. تصور ایرانیان آن بود که ممکن است در این قرار داد ایران به عنوان منطقه نفوذ شوروی از سوی آلمان به رسمیت شناخته شده باشد (عنایت زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۳). واکنش رضا شاه به نزدیکی آلمان و شوروی کنار نهادن قاعده توازن تجاری و گسترش روابط با آلمان بود که شوروی را نگران نمود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۱۰). این گمانه زنی‌ها، باعث شد که دشمنی و مخالفت ایران و شوروی در مقایسه با انگلستان بیشتر باشد. در اوایل ۱۹۴۰ م وزیر جنگ ایران حتی به انگلستان پیشنهاد داد که بر ضد شوروی یک اقدام مشترک نظامی صورت گیرد اما وزیر مختار انگلستان در تهران اعلام نمود که ایران در هر حال یک متحد مشکل ساز و پر درد سر

ساز خواهد بود (ذوقی، ۱۳۶۷: ۲۳). با توجه به شرح فوق از روابط ایران با قدرتهای بزرگ این نکته به روشنی مشهود است که حفظ سیاست بی طرفی ایران امر آسانی نبوده است. با اینحال تا زمان تهاجم آلمان به شوروی این سیاست از طریق موازنه ظریف ادامه یافت.

با حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ منافع شوروی و انگلیس در ایران نه نحو روزافزونی تطابق بیشتری یافت. یکی از آثار حمله آلمان به خاک شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ م، تغییر ذهنیت شوروی و انگلیس نسبت به یکدیگر بود. اگر آنها تا دیروز یکدیگر را دشمن می-دانستند اکنون به عنوان دو «دوست» سخت در فکر و تدبیر چگونگی مقابله با «دشمن» جدید یعنی آلمان بودند (زیبا کلام، ۱۳۸۳: ۵۸).

این تحولات سیاست بی طرفی ایران را در موقعیت بسیار دشواری قرار داد. واکنش ایران در قبال این دگرگونی اساسی در موقعیت بین المللی، تاکید بیشتر بر تداوم سیاست بی طرفی بود. روسیه و بریتانیا هر دو با حضور تعدا زیادی از اتباع آلمانی در خاک ایران مخالف بودند و بر طبل خطر کودتای آلمانی در ایران میکوبیدند (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۴). با توجه به شرایط متفقین در اروپا و موفقیت های ارتش آلمان در شوروی برآوردن خواسته های متفقین امر دشواری بود. در هر حال رابطه ی ایران و آلمان چنان بوده است که ایران نمی توانسته بدون در نظر گرفتن آن، سیاست طرفداری از متفقین را پیشه کند (الهی، ۱۳۸۲: ۳۷). از سوی دیگر، همسایگی با کشورهای چون روسیه و انگلیس، این اجازه را به ایران نمی داد که بتواند سیاست طرفداری از آلمان را دنبال کند، نکته ای که سبب شد ایران نداند در این معادله کدام طرف را برگزیند. از این رو ایران کانون توجه کشورهای اروپای و آمریکا شد، زیرا موقعیت نظامی کشور آن را از از حائلی برای حفاظت از هند به مکانی تبدیل کرد که تسلط بر آن، تسلط بر نفت و سیاست خاورمیانه بود. اشغال ایران به دلیل نزدیکی به آلمان نبود، ایران کانون نبرد قدرتهای جهانی برای تسلط بر منطقه بود. رابطه با آلمان فقط بهانه اشغال کشور بود (آبادیان، ۱۳۹۰: ۲۶).

شکست سیاست بی طرفی و نیروی سوم بر اساس رویکرد ساختاری (والتزی)

واقع گرایی ساختاری بر این امر تاکید می ورزد که واحدها و اجزای سیستم بین المللی (دولتها) تابع قید و بندها و مکانیسم های تعیین کننده ساختار سیستم بین المللی هستند. به عبارت دیگر برای درک رفتار دولتها (قدرتهای بزرگ و کوچک) باید ساختارهای سیستم بین المللی را شناخت. با انقراض رژیم تزاری به عنوان یک رقیب و به قدرت رسیدن یک دولت کمونیستی به صورت یک

دشمن در شوروی سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بنیادی بود. از نظر بریتانیا حضور آلمان بزرگترین مانع برای گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد. فشارهای غرب بر شوروی منجر به آن شد که، استالین به جانب آلمان هیتلری روی آورد. پیمان دوستی شوروی با آلمان نازی دو اوت ۱۹۳۹ م با یک پروتکل محرمانه همراه بود. بدین ترتیب قرارداد مذکور، اتحاد شوروی را رسماً به جانب آلمان سوق از سوی دیگر، امضای این قرارداد و عدم تجاوز به رفتار شوروی در قبال آلمان هماهنگی و ثبات لازم را بخشید. موافقت و همراهی شوروی با آلمان، باعث شد که این کشور جایگاه و پایگاه مناسبی را در ایران، به ویژه در عرصه اقتصادی کسب کند. بنابراین شرایط بین‌المللی آن روزگار این امکان را برای رضا شاه و حکومت وی پیش آورد که در رفع نیازهای اقتصادی و استقرار روابط تجاری عرصه گسترده‌تر منابع نوینی را در نظر آورد.

پس از شروع جنگ جهانی دوم وقتی دولت ایران بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت همه قدرتها از این موضع ایران استقبال کردند و مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران را مورد احترام قرار گیرد. وضعیت جدید برای رضاشاه کمال مطلوب بود، ولی حکومت وی در موقعیتی قرار نداشت که بتواند خارج از نفوذ و فارغ از منابع اساسی بریتانیا و اتحاد شوروی عمل کند. چرا که با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ و اتحاد انگلیس و شوروی در واکنش به آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم تغییر یافت. بر اساس نظر والتز دولتها تحت تاثیر اصل نظم دهنده سیستم بین‌المللی (یعنی اصل انارشسیسم) با معمای امنیت مواجه هستند «معمای امنیت» برای همه دولتها بدون توجه به ویژگیها متفاوت ساختار داخلی آنها، مشترک است. همه دولتها چه سوسیالیست و چه سرمایه داری، رفتارشان یکی است و این اثر شگرف اصل نظم دهنده ساختاری سیستم بین‌المللی یعنی انارشسیسم است. موقعیت واحدها در درون سیستم و روابط آنها با یکدیگر را ساختار سیستم معین می‌کند و نه رفتار خود واحدها. از این رو دو دولت انگلیس و شوروی علی‌رغم ماهیت ایدئولوژیک متضاد به یک اتحاد علیه آلمان جهت حفظ امنیت و بقا خود روی آوردند. این که تا چه حد انگلستان حاضر شده بود برای شکست تهاجم آلمان از مواضع سنتی خود را در مورد ایران و رقابت دیرینه‌اش با شوروی، کوتاه بیاید، نکته‌ای بود که رضا شاه هیچگاه درک نکرد (استوارت، ۱۳۷۰: ۱۴۰). این تغییرات در عرصه بین‌الملل باعث شد که موازنه سیاست خارجی ایران نیز دستخوش تغییر و از هم پاشیدگی شود؛ بدین ترتیب که حفظ و ادامه سیاست بی‌طرفی در وضعیت جدید کاری بسی دشوار بود و به امکانات نظامی و اقتصادی و دیپلماسی بسیار کارآمد و فعال نیاز داشت که ایران آن روز فاقد آن بود.

در نظریه واقع‌گرایی ساختاری، دولت‌ها مهمترین بازیگران صحنه بین‌المللی هستند و التز به نقش قدرتهای بزرگ در حفظ نظم در سیستم می‌پردازد. به اعتقاد او مسئله این است که چگونه قدرتهای بزرگ به شیوه سازمان یافته امور بین‌المللی را مدیریت می‌کنند نخستین عامل برای حفظ استراتژی بی‌طرفی، تضمین بی‌طرفی اعلام شده توسط قدرتهای بزرگ است. پس از آنکه سیاست بی‌طرفی رضا شاه کارایی‌اش را برای متفقین از دست داد و در استراتژی جدید انگلیس اتحاد با شوروی مطرح شد، متفقین خطر ستون پنجم آلمان را مطرح کردند. اما واقعیت آن بود که متفقین از ستون پنجم نمی‌ترسیدند، بلکه اکنون سیاست‌های راهبردی آنها با سیاست خارجی رضا شاه سازگاری نداشت و نگران عملکرد رضا شاه و همکاری او بودند. چرچیل در خاطراتش می‌نویسد: «ضرورت کامل دارد که ما از طریق ایران به روسیه ملحق شویم ... باید اراده خود را به دولت ایران تحمیل کنیم.» (سپهر، بی‌تا: ۹) به دلیل قرار گرفتن بین شوروی و خلیج فارس کم‌هزینه‌ترین، کوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای حمل تدارکات و مهمات جنگی به شوروی بود، همچنین نیاز به نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان که سوخت لازم برای متفقین را می‌توانست فراهم کند. برای اجرای این سیاست‌ها، متفقین خواستار برکناری رضا شاه هم شدند که این امر با استعفای وی میسر شد (اسکرین، ۱۳۶۳: ۳۰).

از نظر والتز چنانکه در توزیع توانیها واحدها تغییری ایجاد شود، سیستم تغییر پیدا می‌کنند. پس «توزیع توانیها واحدها» است که اهمیت محوری در نظریه والتز دارد در حفظ بی‌طرفی، توان مقاومت دولت بی‌طرف در حفظ راهبرد برگزیده شده است از منظر واقع‌گرایی ساختاری اهمیت اساسی دارد. در نقص بی‌طرفی ایران، دولت زمینگیر شده و کمابیش از عهده هیچ کاری بر نمی‌آمد. اوضاع اقتصادی از هم گسیخته و باز پرداخت وام‌ها به نیروی سوم جهت بازسازی اوضاع اقتصادی گرایش پیدا کرد که این خود عاملی برای نقض بی‌طرفی بود. جهت‌گیری ایران در جنگ جهانی دوم، راهبرد بی‌طرفی بوده است اما نقض آن نشان داد که هرگاه کشوری از یک موقعیت ژئواستراتژیک برخوردار است، نمی‌تواند خود را از تحولات جهانی درو نگه دارد، زیرا به ناچار بخشی از استراتژی نظامی خواهد بود و باید سعی کند با درک این موقعیت، از آن به نفع منافع ملی به نحو مطلوبی استفاده کند (اطاعت، ۱۳۸۵: ۲۱۹).

نتیجه

با استقرار نظام شورایی در روسیه سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج

دگرگونی بنیادی بود. این دگرگونی به صورت «استراتژی سازش کاری» با آلمان نمایان شد. یکی از آثار این استراتژی بر ایران آن بود که امکان تقویت و استحکام پایگاه و جایگاه آلمان در ایران را فراهم کرد. نفوذ تجاری و اقتصادی آلمان در ایران، به هیچ وجه در جهت مخالفت با منافع انگلستان در ایران توسعه نیافت.

حسن نظر شوروی نسبت به توسعه نفوذ آلمان در ایران، در طی اولین دهه سلطنت رضا شاه، نیز در پیروی از سیاست تقویت آلمان در برابر انگلستان بوده است. سوی دیگر دولت شوروی در آغاز جنگ جهانی دوم در جبهه ائتلافی آلمان بود و در پی این مسئله سیاست خارجی آن دولت در رویاروی با انگلیس قرار داشت. بنابراین محرک اولیه انتخاب نیروی سوم آلمان، رضا شاه نبود - هر چند بی‌نقش هم نبود.

با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ و اتحاد انگلیس و شوروی در واکنش به آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم تغییر یافت. بر اساس نظر والتز دولتها تحت تاثیر اصل نظم دهنده سیستم بین المللی (یعنی اصل انارشسیسم) با معمای امنیت مواجه هستند» معمای امنیت «برای همه دولتها بدون توجه به ویژگیها متفاوت ساختار داخلی آنها، مشترک است. از این رو دو دولت انگلیس و شوروی علیرغم ماهیت ایدئولوژیک متضاد به یک اتحاد علیه آلمان جهت حفظ امنیت و بقا خود روی آوردند. در نظریه واقع گرایی ساختاری، نخستین عامل برای حفظ استراتژی بی‌طرفی، تضمین بی‌طرفی اعلام شده توسط قدرتهای بزرگ است. پس از آنکه سیاست بی‌طرفی رضا شاه کارایی اش را برای متفقین از دست داد و در استراتژی جدید انگلیس اتحاد با شوروی مطرح شد، متفقین خطر ستون پنجم آلمان را مطرح کردند. اما واقعیت آن بود که متفقین از ستون پنجم نمی‌ترسیدند، بلکه اکنون سیاست‌های راهبردی آنها با سیاست خارجی رضا شاه سازگاری نداشت و نگران عملکرد رضا شاه و همکاری او بودند. در واقع با اینکه جنگ آلمان بر ضد شوروی ربطی به ایران نداشت، متفقین دیگر نمی‌توانستند موضع بی‌طرفی ایران را تحمل کنند. زیرا آنها نمی‌توانستند تحمل نمایند که کشوری با این دشمن (آلمان)، طرح دوستی و همکاری بریزد. بنابراین آنها به این نتیجه رسیدند که چاره‌ای جز اشغال ایران که به رغم اعلام سیاست بی‌طرفی متمایل به دشمن آنها یعنی آلمان است، وجود ندارد.

منابع و ماخذ

(۱) اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۷۴ فرودین و اردیبهشت)، *ساختار جامعه بین الملل و امنیت ملی*، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۲ - ۹۲.

۲) استوارت، ریچارد (۱۳۷۰)، *در آخرین روزهای رضا شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین.

۳) اسکرین، کلارمونت (۱۳۶۳)، *جنگ جهانی در ایران*، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، سلسله.

۴) اطاعت، جواد (۱۳۸۵)، *ژئوپلتیک و سیاست خارجی ایران*، تهران، انتخاب.

۵) آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، *«قدرتهای بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم»*، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۲۸.

۶) بولارد، سر ریدر (۱۳۶۳)، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، البرز.

۷) تیرائیان ضیاء الدین (۱۳۷۱)، *ایران در اشغال متفقین*، مجموعه اسناد و مدارک ۲۱ - ۱۳۱۸. تهران: موسسه فرهنگی رسا.

۸) حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۲)، *«نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»*، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹.

۹) ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم*، پازنگ تهران.

۱۰) رونوون، پی یر (۱۳۵۷)، *بحران قرن بیستم*، ترجمه احمد میر فندرسکی، ج ۲، تهران، دانشگاه ملی.

۱۱) زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه*، ترجمه کاوه بیات. تهران: انتشارات پروین و معین.

۱۲) زیبا کلام، صادق (۱۳۸۳)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران*، ۱۳۲۲ - ۱۳۲۰، سمت.

۱۳) سای وتز، کارول، وودبای، سیلویا (۱۳۷۰)، *شوروی و جهان سوم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس.

۱۴) سپهر، احمد علی (بی تا)، *ایران در جنگ دوم جهانی*، تهران، دانشگاه ملی.

۱۵) عاقلی، باقر (۱۳۷۰)، *خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین دفتری)*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

۱۶) عزتی، عزت الله (۱۳۶۶)، *جغرافیای نظامی ایران*. تهران: انتشارات امیر کبیر.

۱۷) عنایت زاده، رضا (۱۳۸۵)، *گذشته‌های از اسرار بین تروپ - مولوتف به مناسبت پنجاهمین سالگرد حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۴۶ و ۴۵.

۱۸) غنی، سبروس (۱۳۸۵)، *ایران برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیس‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ چهاردهم.

۱۹) قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۵)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل*، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات سمت.

۲۰) کولائی، الهه (۱۳۸۰)، *اتحاد جماهیر شوروی از تکوین تا فروپاشی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و

بین‌المللی و امور خارجه.

- ۲۱) گنج بخش زمانی، محسن (۱۳۸۵)، *تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم: چاب‌چوب اهداف و استراتژی‌های کلان متفقین (انگلیس و شوروی)*، تاریخ روابط خارجی، س ۸، ش ۲۰، بهار.
- ۲۲) مهمید، محمدعلی (۱۳۶۱)، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*، تهران، نشر میترا.
- ۲۳) نظام ما فی، رضا قلی (۱۳۶۳)، *کتاب سبز (بی‌طرفی ایران)*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۲۴) نقیب زاده، احمد (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی بی‌طرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران*، تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهش وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- ۲۵) ولی‌زاده، اکبر (۱۳۸۵)، *اتحاد جماهیر شوروی و رضا شاه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۶) ویسنت، اندرو (۱۳۸۶)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، چاپ دوم.
- ۲۷) هالستی، کالون جالوکی (۱۳۷۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، وزارت امور خارجه.
- ۲۸) هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۲)، *سیاست خارجی دوره پهلوی ۵۷ - ۱۳۰۰*، تهران، نشر البرز.
- ۲۹) الهی، همایون (۱۳۸۲)، *اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم*، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.

- 1) Buzan, Barry, Charles Jones and Richard Little (1993), *The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism*, New York: Culumbia University Press.
- 2) Churchill, Winston (1969), *My Early Life: a Roving Commission*, London Books Fontana Collins.
- 3) Morgenthau H. G (1967), *Politics Among Nation*, New York: Alfred A. Knope.
- 4) Ramazani, R.K. (1975), *Iran Foreign Plicy 1941-1913: A study of Foreign Policy in Modernization Nations*, Virginia, Chapter III.
- 5) Rosenau. Jams. N (1971) *Scientific Study of foreign Policy*, (Macmillan limited, the Free press London cooler, Macmillan limited, new York.
- 6) U.S. Department of State (1985), *Foreign Relations of the Unites States, 1940*, Diplomatic papers, Washington, Government printing office vol, III.
- 7) Waltz, Kenneth N. (1979), *Theory of International Politics*, New York: Random House.